

نوع مقاله: ترویجی

چارچوب مفهومی تمدن از دیدگاه علامه مصباح

abozar.mazaheri@yahoo.com

solati@iki.ac.ir

ابوذر مظاهری مقدم / استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

یاسر صولتی / سطح ۲ حوزه علمیه قم

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۵

چکیده

ارائه تعریفی دقیق از تمدن، کلید ورود به مباحث تمدنی است. مقاله تلاش می‌کند با روش تحلیلی - اسنادی، بر پایه تعریف مفهوم تمدن از دیدگاه علامه مصباح، تحلیل دقیقی از تمدن و مؤلفه‌های این مفهوم ارائه کند و لایه‌های درهم‌تنیده و پنهان این تعریف، نمایان شود. در تجزیه و تحلیل تعریف، و تفکیک مفاهیم و نیز سرفصل‌ها ما با چهار سرفصل اصلی در تعریف علامه مصباح مواجه هستیم: ویژگی‌های کلی تمدن؛ زیربنای تمدن؛ ساخت تمدن؛ و فرایند تمدن‌سازی براساس هرم نیازمندی‌های کلان بشری. سعی شده است با این کار، مفاهیم تعریف در دسته‌بندی‌هایی توزیع شود تا از بی‌شکلی و پراکندگی معنایی مفاهیم و واژه‌های تعریف جلوگیری شود.

در این تعریف، تمدن مفهومی است که از ویژگی‌های کلان زندگی انسان‌هایی حکایت می‌کند؛ چتری که بر همه فعالیت‌های اجتماعی سایه می‌افکند؛ از انسان‌هایی سخن می‌گوید که نوعی وحدت ارگانیکی و اندامواره برای خود قائل‌اند و زندگی آنها از نوعی ثبات برخوردار است؛ کسانی که با تقسیم کار اجتماعی و با استفاده از همه نعمت‌های مادی و غیرمادی در شکل طبیعی و مصنوعی، تلاش‌های برنامه‌داری برای رفع نیازها، دفع خطر، ارتقای بهره‌ها و رسیدن به آرمان‌ها انجام می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: تمدن، فرهنگ، نظام، مهندسی تمدن، هرم نیازهای تمدنی.

مقدمه

ایشان از یک موضوع ارائه می‌کنند، باید با روش سیر از اجمال به تفصیل و از مفاهیم به مبانی و در جهت کشف نظام اندیشه صورت گیرد. تحقیق پیش‌رو دارای پیشینه خاصی نمی‌باشد و در این خصوص تا به حال، نه اثری از علامه مصباح منتشر شده و نه درباره دیدگاه تمدنی ایشان تاکنون تألیفی صورت گرفته است. مباحث تمدنی در آثار ایشان به صورت پراکنده و غیرمستقیم وجود دارد که در این تحقیق بیشتر این آثار مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تفکیک مفهوم فرهنگ از تمدن

مفهوم «فرهنگ» در کنار مفهوم «تمدن»، از مهم‌ترین مفاهیم تعیین‌کننده در حوزه مباحث تمدنی است. اینکه چه رویکردی در تفکیک این دو مفهوم داشته باشیم، تأثیر زیادی بر مباحث تمدنی دارد. در آثار علامه مصباح، این تفکیک با دو رویکرد صورت گرفته است: رویکرد اول، مفهوم فرهنگ و تمدن را به‌مثابه ماده و صورت از یکدیگر تفکیک می‌کند. این رویکرد، تمدن را شکل، قالب و صورت مادی یک محتوای فرهنگی معرفی کند و چون یک امر محتوایی نیست، فی‌نفسه ارزشی بر آن مترتب نیست؛ اما در رویکرد دوم، مفهوم فرهنگ و تمدن، به‌مثابه مرحله اجمال و تفصیل یک امر، از یکدیگر تفکیک می‌شوند. تمدن، امر جدایی از فرهنگ به‌شمار نمی‌آید، بلکه بسط همه‌جانبه فرهنگ و نظام‌یافتگی مؤلفه‌های فرهنگی است. در این صورت، تمدن فی‌نفسه دارای ارزش است و صرفاً قالبی به‌شمار نمی‌آید که ارزش آن به محتوایش باشد.

۱-۱. تفکیک میان فرهنگ و تمدن؛ ماده و صورت

در این کاربرد، مفهوم تمدن در برابر مفهوم فرهنگ قرار می‌گیرد و به جنبه مادی و سخت‌افزاری و شکل زندگی انسان اشاره می‌کند. در مقابل، فرهنگ به جنبه معنوی و محتوایی و نرم‌افزاری زندگی اشاره دارد. چنین کاربردی، در بین اندیشمندان اسلامی رایج است و از آن می‌توان به رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن نام برد. علامه مصباح در این کاربرد معتقدند:

تمدن، شکل زندگی انسان‌هاست؛ و به‌همین دلیل، سعادت ابدی انسان‌ها تنها در گرو تمدن نیست و رسیدن به سعادت، نه در گرو زندگی در ساختمان‌های مجلل و پیشرفت تکنولوژی

یکی از مشکلات تحقیق در حوزه مباحث تمدنی، مشخص و شفاف نبودن مفهوم «تمدن» است. به‌همین دلیل، از نظر غالب پژوهشگران این حوزه، لازم است بخشی از تحقیقات به تبیین و تعریف مفهوم «تمدن» اختصاص یابد. پیچیدگی خود پدیده تمدن، یکی از علل اصلی این مشکل و معضل علمی است. درباره مفهوم «تمدن»، تا کنون تعاریف زیادی ارائه شده است. برخی پژوهشگران، تا چند صد تعریف برای تمدن بیان کرده‌اند. سؤال اصلی این تحقیق چگونگی چارچوب‌بندی مفهوم تمدن مبتنی بر تعریفی است که علامه مصباح از تمدن ارائه کرده‌اند. اینکه تمدن چه نسبتی با فرهنگ دارد؟ تمدن دارای چه ویژگی‌های کلی است؟ بنیان و زیربنای تمدن چیست؟ ساخت و سازه تمدن و فرایند تمدن‌سازی چگونه است؟ سؤال‌های فرعی این تحقیق را تشکیل می‌دهند.

از نظر نگارندگان، تعریف علامه مصباح از تمدن، ظرفیت کافی برای رساندن پژوهشگر به چارچوب مفهومی تمدن را داراست. در این تعریف، به ابعاد متعددی از مفهوم تمدن توجه شده و تعریف نسبتاً جامع و مانعی ارائه گردیده است. هر فراز این تعریف، به نکته‌ای کلیدی درباره مفهوم تمدن اشاره دارد. در این پژوهش، به هر فراز و فقره این تعریف، به‌صورت مستقل توجه می‌شود و پیرامون آن، بحث تفصیلی می‌یابد. همچنین، از دیدگاه‌های سایر پژوهشگران و صاحب‌نظران برای تقویت و تأیید فرازهای این تعریف استفاده می‌شود و به‌نوعی مقایسه‌ای میان تعریف علامه مصباح و دیگر تعاریف تمدن صورت خواهد گرفت. به‌اعتقاد علامه مصباح، همه قیود و مفاهیمی که در تعریف آورده شده‌اند، برای این است که «هرکدام از این قیدها اشاره به نظریه‌ای است که در باب تمدن شرط کردند» (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

نکته دیگر درباره تعریف علامه مصباح، اینکه این تعریف، به‌مثابه پدیده‌ای کاملاً اجتماعی، صرف‌نظر از شاخص‌های اسلامی صورت گرفته است؛ برخلاف تعاریف قرن هجدهمی اندیشمندان غربی از تمدن، که شاخص‌های غربی در تعریف لحاظ شده و تعریف ماهیت مصداقی پیدا کرده است؛ بنابراین، یک مصداق بیشتر ندارد و آن‌هم تمدن غربی است.

این میزان از دقت و روشکافی در این تعریف را نمی‌توان برای هر تعریفی به‌کار برد. از آنجاکه علامه مصباح دارای یک منظومه فکری منسجم و اندیشه فلسفی و مستدل هستند، تحقیق درباره تعاریفی که

مطلق‌گرایی و انحصارطلبی، نگاه تفکیکی - که در خود غرب هم عمدتاً توسط متفکران آلمانی شکل گرفته است - با تفکیک میان فرهنگ و تمدن، در واقع مطلق‌انگاری تمدن غربی را می‌شکند. با ارزش‌گذاری بر مبنای فرهنگ و نه تمدن، جوامعی که فرهنگ دارند، اما تمدن ندارند، ارزش خودشان را پیدا کرده، در برابر غرب قد علم می‌کنند.

شبیه این رویکرد، که با تفکیک میان فرهنگ و تمدن، به‌نوعی در برابر مطلق‌گرایی تمدنی غرب قرار می‌گیرد، در تعریف استاد شهید مطهری هم می‌توان مشاهده کرد. ایشان در تعریف تمدن می‌گویند: تمدن دو جنبه دارد: مادی و معنوی. «جنبه مادی تمدن، جنبه فنی و صنعتی آن است که دوره‌به‌دوره تکامل یافته تا به امروز رسیده است؛ جنبه معنوی تمدن، مربوط به روابط انسانی انسان‌هاست» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۶۹).

۱-۲. تفکیک میان فرهنگ و تمدن؛ مرحله اجمال و تفصیل

همان‌گونه که گذشت، در رویکرد دوم، تفکیک میان مفهوم فرهنگ و تمدن از این جهت است که فرهنگ مرحله اجمال، و تمدن مرحله تفصیل یک محتوای واحد تلقی می‌شود. در واقع، تمدن مرحله تفصیلی و تکمیلی فرهنگ شمرده می‌شود. به عبارت دیگر، با این رویکرد، بسط فرهنگ و «نظام‌یافتگی» مؤلفه‌های فرهنگی، تمدن را شکل می‌دهد. از دیدگاه علامه مصباح، «نظام» به «مجموعه‌ای از واحدهای مرتبط به یکدیگر اطلاق می‌شود که در جهت خاصی عمل می‌کنند. مثلاً، مجموعه دستگاه‌های مختلف یک حکومت را که در جهت اداره یک مملکت فعالیت می‌کنند، نظام حکومتی می‌گویند». همچنین نظام ارزشی «گویای عملکرد مجموعه‌ای از دستگاه‌های مختلف ارزشی و شناختی و... است؛ به گونه‌ای که تمامی آنها به‌سوی هدف واحدی متوجه‌اند (مصباح، ۱۳۹۴، جلسه ششم، ص ۱۳۹).

براساس این سطح از کاربرد، نظام‌یافتگی به‌عنوان سازه اصلی تمدن، ارزشمند شمرده می‌شود؛ هرچند به لحاظ رتبه‌بندی زمانی در مرحله دوم و بعد از محتوای فکری و فرهنگی قرار می‌گیرد. در یکی از تعاریف رایج تمدن آمده است: «تمدن، نظامی است اجتماعی که موجب تسریع دستاوردهای فرهنگی شده و به‌منظور بهره‌گیری از اندیشه‌ها و آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلاقیت می‌زند. نظامی است سیاسی، که اخلاق و قانون نگه‌دارنده آن است و نظامی

است و نه در گرو زندگی در خانه خستی و حقیر... انبیا برای تغییر محتوای تمدن آمده‌اند و نه شکل آن...؛ محتوای تمدن عبارت است از: فرهنگ، که ریشه آن را باورها و ارزش‌ها تشکیل می‌دهند... [بنابراین]، نباید فرهنگ را با تمدن یکی دانست؛ چراکه یکی مربوط به شکل زندگی جامعه است و دیگری مربوط به محتوای آن زندگی. اسلام آمده است تا به جوامع در هر مرحله‌ای هستند - کاخ‌نشین یا کوخ‌نشین - یاد دهد که چه نگاه و اعتقادی باید داشت و چگونه باید عمل کرد. از این رو، تمدن اسلامی، به هر تمدنی گفته می‌شود که محتوای اسلامی داشته باشد (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۰۲/۰۵).

با این تلقی از مفهوم تمدن، ملاک ارزش‌گذاری و تشخیص پیشرفت و تعالی فرهنگ یک جامعه، تمدن آن نیست؛ چراکه:

اگر یک تمدن از نظر شکلی فوق‌العاده پیشرفته باشد، اما بر فرهنگ شکمبارگی و شهوت‌رانی تکیه کند، این تمدن هیچ ارزشی ندارد و از نظر اسلام، عقب‌افتاده است... هرچند از نظر اسلام پیشرفت در امور شکلی تمدن نیز لازم است، تا مبادا دست مسلمانان به‌سوی کفار دراز شود، اما این مسئله‌ای ثانوی است؛ و مطلوب اسلام آن است که روح تقوا بر جامعه حاکم باشد. شکل تمدن، به هر گونه و در هر مرحله که باشد، چندان اهمیت ندارد. بنابراین، زمانی یک تمدن تمدنی اسلامی است که زمینه تقوا در جامعه را بهتر و بیشتر فراهم کند (همان).

به نظر می‌رسد، رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن، بیشتر در برابر مطلق‌انگاری غربی شکل گرفته است. تا قرن هجدهم، واژه تمدن صرفاً به معنای مؤدب بودن و و نجابت درک می‌شد. از قرن هجدهم، این واژه بار ارزشی در برابر بربریت، توحش و سبیت و بدویت پیدا می‌کند. برای نخستین بار در دنیای انگلیسی‌زبان، پیشنهاد بازول بود که واژه تمدن در برابر بربریت قرار گیرد. این مفهوم با مدرنیته و ایدئولوژی مدرنیته گره خورده است، به گونه‌ای که عموماً نشانه تکامل پیشرفت انسانی شد (اباذری و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۳).

تمدن غربی، به‌ویژه در سده‌های ۱۸ و ۱۹ می‌کوشد با یک نوع مطلق‌گرایی و دوگانه، تمدن و توحش، جوامع فرهنگی دیگر را یا دنباله‌رو خود معرفی کند، یا اگر دنباله‌رو نبودند، در طرف مقابل تمدن؛ یعنی توحش قرار دهد؛ چنان که در دوگانه‌های دیگر، مانند سنت و تجدد، و پیشرفت و عقب‌ماندگی، همین هدف دنبال می‌شود. در مقابل این

است اقتصادی، که با تداوم تولید و مبادله، پایدار خواهد ماند» (دورانت، ۱۳۷۰، ص ۲۵۶). به عبارت دیگر، تمدن را می‌توان «مجموعه‌ای از نظام‌های اجتماعی با ویژگی‌های سیستمی که دارای خاصیتگاهی عقلانی هستند» دانست (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۸۹).

علامه مصباح معتقدند: تبدیل شدن اندیشه‌ها، مفاهیم، ویژگی‌ها و ارزش‌ها به «نظام»، و به عبارت دیگر، نظام‌یافتگی آنها، فرایندی مطلوب و طبیعی است. هر فکر و اندیشه‌ای که در مسیر بسط و کمال خود قرار بگیرد، نظام می‌یابد و به نظام اندیشه تبدیل می‌شود. ایشان در این باره می‌فرمایند:

شاید این تعبیر را از مرحوم آقای صدر - رضوان‌الله‌علیه - یاد گرفته باشیم که بعد از علم اقتصاد، نوبت به نظام اقتصادی می‌رسد. در نظام اقتصادی، استراتژی‌های رفتار اقتصادی یک جامعه تعیین می‌شود. پس از آن، نوبت به راهبردها و برنامه‌های اجرایی و مانند آن می‌رسد. علم، به آن معنا که رابطه بین موضوع و محمول از راه تجربی اثبات می‌شد، ارتباطی با دین و ارزش‌ها نداشت؛ مسلمان و کافر برای این علم مساوی بود؛ اما پذیرفتن نظام اقتصادی این‌طور نیست.

اینجاست که مردم خواسته‌ها و سلیقه‌های مختلف دارند؛ شرایط اقلیمی و ایدئولوژی‌ها نیز مؤثر هستند. این مسائل کمک می‌کند به اینکه چه نوع نظام اقتصادی‌ای را بپذیرند...

[همچنین] نظام مدیریت - نه علم مدیریت که طبق اصطلاح روز، به معنای علم تجربی است - متأثر از افکار، اندیشه‌ها، اخلاق، ارزش‌ها، دین و فرهنگ است. در بسیاری از کشورها، هرچند به دین الهی و اسلامی اعتقادی ندارند، یک‌سری فرهنگ‌های ملی دارند که براساس آنها زیر بار هر زورگویی‌ای نمی‌روند. بنابراین، ما می‌توانیم در نظام مدیریت - نه علم مدیریت - فرهنگمان؛ یعنی باورها و ارزش‌هایمان را حاکم کنیم؛ اینکه چگونه منابع و نیروهای انسانی را به کار گیریم، چگونه آنها را انتخاب و تربیت کنیم و آنها را حفظ کنیم، از اصول مدیریت صحیح است. بر چه اساسی باید این کارها را انجام دهیم؟ در این امور، نظام ارزشی، فکر، باورها و ارزش‌ها، اعتقادات و حتی فرهنگ‌های ملی اثرگذار است (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۴/۷/۱۶).

از دیدگاه علامه مصباح، نظام‌یافتگی، هم بار ارزشی به علوم و

اندیشه‌ها می‌دهد و هم خود یک ارزش شمرده می‌شود. در این مرحله، فرهنگ و ارزش‌ها با اندیشه‌ها، علوم، برنامه‌ها و ساختارها عجین می‌شود و بر آنها تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، اشراق اهداف کلان و استراتژی‌ها در برنامه‌ها و ساختارها، در این مرحله صورت می‌گیرد و این، خود یکی از اهداف و مراحل رشد و تکامل اندیشه اسلامی است. در همین زمینه، ایشان در جای دیگر، درباره مدیریت اسلامی می‌فرمایند:

براساس مدیریت اسلامی، باید یک مدیریت کلان بر همه نهادهای اجتماعی وجود داشته باشد که همه را با هم هماهنگ، و اهداف عالی را محقق سازد یا لاقلاً به آنها آسیب نرسد. وقتی می‌توانیم از مدیریت اسلامی سخن بگوییم که نهادهای مدیریتی و سازمان‌ها را طوری سازمان دهیم و افراد و مدیران به گونه‌ای تربیت شوند که غیر از اهداف خاص مادی سازمانی، اهداف کل جامعه، ارزش‌های انسانی و عدالت را نیز در نظر داشته باشند. اگر این گونه نباشد، این نوع مدیریت، اسلامی نیست... افکار، عقاید، ارزش‌ها، فرهنگ و دین مردم، در نوع نظامی که می‌پذیرند، تأثیرگذار است (همان).

نگاه نظام‌مند علامه مصباح به ابعاد حیات اجتماعی، قیل از هر چیز در خود اسلام باید به وجود بیاید. از دیدگاه ایشان، یکی از علل عدم تحقق همه اهداف اسلامی در ساختار نظام جمهوری اسلامی، نداشتن نگاه نظام‌مند به دین اسلام است. ایشان معتقدند:

ما باید اسلام را به‌عنوان یک مجموعه سیستماتیک، بلکه یک مجموعه ارگانیک بنگریم، مجموعه‌ای که اعضایش تأثیر و تأثر متقابل درهم دارند و با فعالیت‌های متقابل که انجام می‌دهند، زمینه رسیدن به هدف واحدی را فراهم می‌کنند که فوق هدف فعالیت‌های هر بخش از این سیستم است. متأسفانه این نگرش به اسلام، چه در جامعه ما و چه در سایر کشورهای اسلامی، درست تبیین نشده است. وقتی بخواهیم خیلی خوب اسلام را تعریف کنیم، می‌گوییم: اسلام همه‌چیز دارد؛ اسلام اقتصاد دارد، فرهنگ دارد، سیاست، حقوق، حکومت و روابط بین‌الملل دارد؛ اما آیا اینها را در مجموعه‌ای کنار هم قرار می‌دهیم که باید به هم متصل کرد؟ یا اینها رابطه ارگانیک درونی دارند و اصلاً امکان انفکاک بین آنها نیست. وقتی اسلام را درست شناخته‌ایم که آن را به‌عنوان پیکری ببینیم که

حکایت کند، ربطی به تمدن ندارد. این نکته ما را به معنای دوم این فراز رهنمون می‌کند که به صورت غیرمستقیم، به بینش و رویکرد نظری این حوزه مطالعاتی اشاره دارد که بینش تمدنی، بینش کلان و کلان‌نگر، فرارشته‌ای، فرابخشی و سیستمی است، نه اینکه جزئیات و امور خرد نمی‌توانند متعلق بینش تمدنی قرار بگیرند، بلکه بینش تمدنی به همه امور جزئی یا کلی با رویکرد تمدنی و کلان می‌نگرد. حتی می‌توان گفت: در بینش تمدنی، بیشترین جزئیات و امور خرد مورد توجه قرار می‌گیرد، منتها به وجه ارتباطی و به جایگاه درون شبکه‌ای و درون سیستمی آنها توجه می‌شود.

از آنجاکه در اندیشه علامه مصباح، توجه به امور کلان بیش از توجه به امور خرد اهمیت دارد، تأمل و تفکر در مسیر تمدن اسلامی و تمدن‌سازی نوین، از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است. ایشان با توجه به تأکید رهبر معظم انقلاب بر کلان‌نگری، بیان می‌دارند:

اینکه رهبری می‌فرمایند: «نظر کلان داشته باشید؛ افق باز را ببینید و مصالح کلان اسلام را در نظر داشته باشید»، برای همین است که کارهای کوچک و محدود مانع نشود از اینکه انسان قدمی بردارد که هزارها برکت از آن نتیجه می‌شود. برای مثال، فرض کنید مردم روستایی حمد و سوره‌شان را درست کرده‌اند و شکایات برایشان گفته شده است. این کار خوبی است و به یک معنا واجب است. باید به روستاها رفت و حمد و سوره آنها را هم درست کرد؛ اما این کجا و آن اقدامی که به سبب آن، هزاران دانشمند در سراسر دنیا می‌توانند از آن بهره ببرند و در صدها نفر دیگر اثر بگذارند، کجا؟ (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۲/۶/۲۴).

بنابراین، «ما باید در دو جهت، یعنی طرح کلان اسلام برای جامعه، و ارتباط درونی بخش‌های مختلف اسلام، فعالیت کنیم» (همان، ۱۳۹۰/۰۱/۲۱). این یعنی کلان‌نگری در جهت کشف سیستم تمدنی اسلام. در واقع، نگرش تمدنی و تولید نظریه تمدنی اسلام، کلان‌ترین نظریه در موضوع رابطه دین و زندگی به شمار می‌آید؛ زیرا وقتی از تمدن اسلامی سخن می‌گوییم؛ یعنی گسترده‌ترین و مؤثرترین سطح حضور دین و اسلام در قلمرو اجتماعی و تاریخ بشریت. به عبارت دیگر، اسلام اگر بخواهد کارآمدترین مقاومت را در برابر تمدن غربی به وجود بیاورد و به بهترین شکل، از هویت اسلامی مسلمانان در برابر این تمدن حفاظت کند، نیازمند حضور در سطح تمدنی و نگرش با افق تمدنی است.

اندام‌های گوناگونی دارد... اینکه می‌گوییم اسلام همه چیز دارد، معنایش این نیست که بخش‌های جداگانه‌ای به نام اقتصاد و فرهنگ و حقوق و... دارد؛ بلکه همه اینها درهم‌تنیده است و باهم تأثیر و تأثر متقابل دارد. وقتی اسلام، ناب است که همه بخش‌ها به صورت یک کل منسجم و دارای تأثیرات متقابل و با هدف واحد در نظر گرفته شود که متأسفانه این مسئله درست تبیین نشده است (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۰/۰۱/۲۱).

به نظر می‌رسد، آنچه در ادامه به عنوان مفهوم تمدن و تجزیه و تحلیل آن می‌آید، بیشتر بر رویکرد دوم در تفکیک میان مفهوم فرهنگ و تمدن استوار است و در امتداد یک تصور نظام‌مند و یا به عبارت بهتر، نظام‌اندیشی در حوزه علم و عمل قرار می‌گیرد. در این تعریف، فرایند تمدنی و مسیری که در جهت شکل‌گیری تمدن طی می‌شود، لازمه بسط و گسترش یک فکر و اندیشه است. هریک از مؤلفه‌های مفهوم تمدن در تعریف علامه مصباح، یعنی کلان‌نگری، جامع‌اندیشی، زیست اجتماعی باثبات، وحدت‌گرا و تخصص‌گرا، برنامه‌داری، حرکت در مسیر رفع نیازها، دفع خطرها، ارتقای بهره‌ها و رسیدن به آرمان‌ها، جز با نگاه نظام‌مند و نظام‌اندیشی ممکن نخواهد بود.

در اینجا با تجزیه و تحلیل تعریف علامه مصباح از تمدن و تفکیک مفاهیم و نیز سرفصل‌های چهارگانه‌ای که در تعریف ایجاد شده است، تا حدودی به منظومه فکری ایشان در موضوع تمدن دست پیدا می‌کنیم. چهار سرفصل اصلی تعریف علامه مصباح عبارتند از: ویژگی‌های کلی تمدن؛ زیربنای تمدن؛ ساخت تمدن؛ و فرایند تمدن‌سازی براساس هرم نیازمندی‌های کلان بشری.

۲. ویژگی‌های کلی تمدن

۲-۱. کلان بودن و کلان‌نگری

مفهوم تمدن از دیدگاه علامه مصباح، «از ویژگی‌های کلان زندگی انسان‌ها حکایت می‌کند»، و این به دو معناست: معنای اول، به خود مفهوم تمدن برمی‌گردد که به امری کلان و ویژگی‌های این امر کلان اشاره دارد؛ چراکه تمدن، کلان‌ترین صورت یک واحد فرهنگی - اجتماعی است. به تعبیر هانتینگتون، «تمدن، گسترده‌ترین واحد مستقل فرهنگی است؛ بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی انسان‌ها، و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی افراد است» (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۶۳).

بنابراین، آنچه از ویژگی‌های جزئی و خرد زندگی انسان‌ها

۲-۲. جامعیت و جامع‌نگری

ویژگی دوم مفهوم تمدن از دیدگاه ایشان، جامعیت و جامع‌اندیشی است؛ چراکه تمدن «چتری است که بر همه فعالیت‌های اجتماعی سایه می‌افکند». در این فراز، دو نکته اساسی وجود دارد: نکته اول، به اشراف و تسلط تمدن و نکته دوم، به فراگیری و گستردگی تمدن نسبت به همه فعالیت‌های اجتماعی برمی‌گردد.

از سوی دیگر، این اشراف و تسلط، جنبه فراگیر و گسترده‌ای دارد. در یک سیستم تمدنی، با توجه به حجم مناسباتی که میان همه فعالیت‌های اجتماعی برقرار می‌شود، تقریباً می‌توان گفت: هیچ فعالیت اجتماعی نیست که در خارج از چارچوب مناسبات کل مجموعه تمدنی به‌انجام رسد. احاطه تمدن به‌عنوان یک سیستم بر فعالیت‌های اجتماعی، جنبه فزاینده و توسعه‌یابنده نیز دارد؛ یعنی میل به حداکثر دارد و می‌کوشد همه‌چیز را ذیل خودش قرار دهد و به سمت جهت مطلوب هدایت کند. هر عملی در این چارچوب، بعد تمدنی و فرهنگی می‌یابد. به‌عبارت دیگر، هر عملی با یک پیوست فرهنگی مخصوص به خودش تعریف می‌شود و جایگاه پیدا می‌کند.

۳. بنیان و زیربنای تمدن (مدینه)

بنیان و شالوده تمدن؛ یعنی آنچه که تمدن بر آن بنا می‌شود و ما آن را به‌عنوان پایه و بستری می‌شناسیم که تمدن بر آن بار می‌شود و ساخته می‌شود. منظور از «بنیادها»، مبانی نیست، بلکه حناقل‌هایی است که برای یک حرکت تمدنی و یک قوم تمدن‌ساز ضرورت دارد. این شالوده‌ها، عبارتند از: عوامل اساسی‌ای که مبنای شکل‌گیری یک جامعه و شهر به‌شمار می‌آیند؛ چراکه شهر و شهرنشینی، مهم‌ترین بستر تمدن‌سازی است. علامه مصباح خود می‌فرماید: «سه مؤلفه اصلی می‌توانیم برای تمدن قائل شویم»: (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

۳-۱. زندگی اجتماعی

از دیدگاه علامه مصباح، با مختصات زندگی فردی، اساساً نمی‌توان مفهوم تمدن را به‌کار برد. زیربنا و شالوده همه تمدن‌ها، در مرحله اول، میل انسان به زندگی جمعی و مدنی‌الطبع بودن انسان است و در مرحله دوم، و در راستای همین میل، شکل‌گیری شهر و مدینه. همین، علت اتخاذ لفظ تمدن از مدینه و مدنیت و شهر می‌باشد. ایشان در کتاب *جامعه و تاریخ*، مهم‌ترین ملاک‌های تمایزبخشی

میان یک جامعه با جامعه دیگر را دو چیز معرفی می‌کنند: یکی تقسیم کار، و دیگری داشتن حکومت واحد و مستقل. ایشان پس از نقد و بررسی معیارهای مختلف، نتیجه می‌گیرند:

بنابراین «جامعه واحد» مجموعه‌ای است از انسان‌هایی که باهم زندگی می‌کنند؛ کارهایشان مستقل و مجزای از یکدیگر نیست، بلکه تحت یک نظام «تقسیم کار» باهم مرتبط است و آنچه از کار جمعی‌شان حاصل می‌آید، در میان همه‌شان توزیع می‌شود. می‌توان گفت که این ملاک، از دیدگاه نظری، بلاشکال است...؛ لکن از لحاظ علمی، چنین امری امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه حکومت واحد و استقلال سیاسی نیز در کار آید. از این‌روست که بیشتر جامعه‌شناسان، برای تعیین حدود یک جامعه، حکومت واحد و استقلال سیاسی را به‌عنوان ضابطه‌ای پذیرفته‌اند (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۲۶-۲۷).

ایشان در سیر معطوف به تمدن، پس از جامعه، به مفهوم «مدینه» و «شهر» می‌پردازند؛ چراکه معتقدند: مفهوم تمدن، نه‌تنها با عدم شکل‌گیری جامعه سازگار نیست، بلکه این جامعه نیز باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد. معتقدند:

تمدن مسئله شخصی نیست. دین می‌تواند شخصی باشد. یک نفر اگر در عالم باشد و اعتقاداتی داشته باشد و رفتاری به‌عنوان اطاعت خدا انجام دهد، این دین است. حضرت آدم علیه السلام آن وقتی که تنها هم بود، دین داشت، اما نمی‌شود گفت تمدن داشت. تمدن برای زندگی اجتماعی است. برای مدینه است. آن وقتی که انسان‌ها باهم زندگی می‌کنند و آن هم نه یک زندگی‌ای که مثلاً کوچ‌نشینی باشد، بیابان‌گردی باشد، یک نوع ثباتی باید داشته باشد. انسان‌های اولیه‌ای که بیابان‌گرد بودند یا جنگل‌نشین بودند، آن را تمدن نمی‌گویند (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

براین اساس، ایشان دو معیار و شاخص را معطوف به شکل‌گیری مدینه، مدنیت و تمدن ارائه کرده‌اند که عبارتند از: نخست، وحدت و ثبات؛ و در مقابل، تقسیم کار و تخصص‌یافتگی.

۳-۱-۱. وحدت و ثبات

در هر سیستم اجتماعی پویا، حفظ تعادل میان برخی ویژگی‌های متضاد، ضرورت دارد؛ یعنی تعادل میان وحدت و کثرت و میان ثبات

اختلاف فکری، روشی، سلیقه‌ای و... داشته باشند. اگر این عامل هم قوی باشد، به طوری که رفتارها چندگونه شود، باز افراد نمی‌توانند ارتباط نزدیکی برقرار کنند. باید یک قانون واحدی بر جامعه حاکم باشد... [و افراد آن جامعه] باید در مقام عمل، یک قانون واحد را بپذیرند. از این معنا [در بیان قرآن و روایات]، به «ملت» تعبیر می‌شود. اگر ملت‌ها، یعنی روش‌های زندگی و نظام‌های ارزشی حاکم بر جامعه، متفاوت بود، افراد جامعه باهم جوش نمی‌خورند و جامعه واحدی را تشکیل نخواهند داد؛ لذا معمولاً در اجتماعات مدنی سعی می‌کنند قانون واحدی داشته باشند (همان).

عامل یا شرط سوم، یک مسئله عملکردی و عملیاتی است که از نظر علامه مصباح، عامل «تعیین‌کننده و نهایی هست؛ و آن، مسئله اجرا و مدیریت است. اگر یک دستگاه اجرایی واحدی باشد که بتواند آن مسائل را تأمین کند، سه رکن وحدت جامعه تأمین می‌شود. آن وقت ما می‌توانیم یک جامعه معقولی داشته باشیم که افراد، همه از همدیگر، هم برای زندگی دنیا و هم برای سعادت ابدی استفاده کنند (همان).

عوامل وحدت، در شکل‌گیری یک تمدن، و فقدان آنها، در انقراض تمدن نقش اساسی دارند. البته عوامل وحدت، متعدد و متکثر است؛ برخی جزئی، برخی کلی، برخی زیربنایی و برخی روبنایی‌اند. وحدت زبانی، وحدت فرهنگی، وحدت سیاسی، وحدت اقتصادی و وحدت ملی، ابعاد دیگری از وحدت تمدنی شمرده می‌شوند.

این وحدت می‌تواند چنان عمقی پیدا کند که یک روح مشترک و یک طبیعت ثانویه برای یک ملت به‌وجود آورد. به تعبیر علامه مصباح: یکی از شباهت‌هایی که بین فرد و جامعه وجود دارد، این است که همان‌طور که گاهی یک فرد فکر تسلط بر افراد دیگر را پیدا می‌کند، گاهی یک جامعه نیز به فکر تسلط بر جامعه‌های دیگر می‌افتد. به عبارت دیگر، گاهی بین جوامع بشری چنین حالتی پیدا می‌شود که یک جامعه می‌خواهد بر جوامع دیگر حکومت کند. جامعه آمریکا می‌گوید: ملت آمریکا باید بر همه دنیا مسلط باشد! بنابراین، همان‌طور که ما فرعون فردی داریم، فرعون اجتماعی نیز داریم. همان‌طور که در بین انسان‌ها یک نفر پیدا شد و گفت: «انا ربکم الاعلی»، در بین جوامع بشری نیز یک جامعه گردن کلفت پیدا می‌شود و می‌گوید: من کدخدای جهان

و تحول. در اینکه در شکل‌گیری یک جامعه، کدام‌یک از این ویژگی‌ها تقدم دارد، می‌توان ملاحظاتی مطرح کرد، اما از دیدگاه علامه مصباح، وحدت و ثبات در اولویت قرار دارند:

الف) وحدت

نخستین چیزی که به تشکیل یک جامعه و شهر کمک می‌کند، وحدتی است که بین گروهی از مردم به وجود می‌آید. این وحدت، ممکن است حول یک فکر یا زبان یا نژاد یا دین و آیین یا یک فرد برجسته شکل بگیرد. نوع وحدتی هم که مدنظر است:

وحدت ارگانیک هست. برای اینکه معنای آن این نیست که همه یک نقش را دارند. اندام‌های یک پیکر هستند، مثل اینکه انسان چشم و گوش و دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون و چیزهای دیگری دارد و اینها هیچ شباهتی باهم ندارند، چشم هیچ شباهتی به استخوان ندارد، اما هر دو، اندام یک پیکر هستند و همه به هم کمک می‌کنند تا یک انسانی در اینجا رشد بکند. این نوع وحدتی که وحدت اندامواره هست، ارگانیک هست، بین اعضا برای خودشان قائل هستند. حالا یا حقیقی است و یا ایجاد می‌کنند یا اعتبار می‌کنند (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

از نظر علامه مصباح، برقراری وحدت در یک جامعه، سه شرط یا سه عامل اساسی دارد:

شرط اولش این است که نسبت به هم احساس دشمنی و کینه‌توزی نداشته باشند... این است که در آنها روحیه ظلم و تجاوز به حق دیگران قوی نباشد، باید احساس کنند که هر کسی به حق خود راضی است. البته اگر احساس کنند افراد جامعه در صدد کمک به هم و ایثار در حق هم هستند، ایدئال خواهد شد. معنای این احساس رضایت به حق خود، رضایت به برقراری عدالت است. اگر در جامعه‌ای عدالت حاکم شود، حق هر کسی تأمین می‌شود و کسی به دیگری تجاوز نمی‌کند و این باعث هماهنگی دل‌ها خواهد شد (همان، ۱۳۹۵/۰۶/۱۷).

شرط دوم، به برطرف کردن یک مشکل شناختی بازمی‌گردد؛ یعنی ممکن است در تشخیص اینکه چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، با یکدیگر اختلاف فکری داشته باشند. گرچه نمی‌خواهند به هم ظلم کنند، اما ممکن است با یکدیگر

برداشتن پله‌های ترقی در حوزه‌های مختلف سوق می‌دهد، داشتن ثبات سیاسی است. به تعبیر *امام خامنه‌ای*:

یک ملت اگر امنیت داشته باشند، ثبات سیاسی داشته باشند، از آرامش دستگاه‌های حاکمیت نظام برخوردار باشند، آن ملت فرصت پیدا خواهند کرد که در میدان‌های گوناگون، به مسابقه بزرگ بشری وارد شوند و پیشتاز باشند. امنیت و آرامش برای یک کشور، جزو مهم‌ترین خواسته‌ها و مفیدترین عواید یک ملت است. در قرآن کریم، خدای متعال در سوره فتح - که فتح مسلمانان را برای پیغمبر ﷺ و برای مردم به صورت یک نعمت بزرگ معرفی می‌کند - می‌فرماید: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (فتح: ۲۶)؛ به عنوان یک نعمت بزرگ، نزول سکینه الهی را بر جامعه اسلامی ذکر می‌کند. سکینه یعنی آرامش؛ یعنی اطمینان؛ یعنی آن طمأنینه‌ای که وجود دارد. یک‌وقت در میان یک ملتی تلاطم هست، آرامش وجود ندارد؛ همه نسبت به هم بدبین، همه نسبت به یکدیگر ستیزه‌گر؛ دستگاه‌های حاکم در مقابل مردم؛ مردم در مقابل دستگاه‌های حاکم؛ یک‌چنین کشوری که دارای امنیت نباشد، نمی‌تواند نه در علم، نه در اقتصاد، نه در صنعت، نه در عزت ملی، خودش را به پیش و به جلو بکشد؛ اما وقتی استقرار و امنیت و آرامش در یک کشور بود، ملت فرصت پیدا می‌کند که آمادگی‌های خود را، استعدادها را خود را بروز دهد (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۰۷/۲۴).

همچنین، ایشان در بیانی دیگر می‌فرمایند: پیشرفت‌های ملت ایران در عرصه‌های مختلف، قابل انکار نیست و این «پیشرفت‌ها جلوی چشم همه است»، به‌ویژه پیشرفت ملت ایران در امور زیربنایی، آشکار و مسلم است:

[مهم‌ترین] زیربنایی که ما در آنها برجسته و ممتاز هستیم، در درجه اول عبارت است از: ثبات سیاسی کشور. دولت‌های گوناگونی سرکار آمدند؛ با وجود اختلاف‌نظرها و سلاقی سیاسی، لیکن ثبات کشور از اول انقلاب تا امروز استمرار داشته است و کشور به سمت هدف‌ها حرکت کرده است. منازعات و درگیری‌های خطی و جناحی و سیاسی نتوانسته است، ثبات سیاسی کشور را از بین ببرد. این مهم‌ترین زیربناست (همان، ۱۳۹۱/۰۷/۱۹).

هستم و همه باید تابع من باشند! این جامعه، همان شیوه‌هایی را که فرعون برای به تحت فرمان کشیدن مردم مصر به کار برد، به کار می‌برد تا کشورهای دیگر را تحت تسلط خود بکشد (بیانات آیت‌الله مصباح، ۹۵/۰۸/۱۲).

ب) ثبات

تقریباً غالب تمدن‌شناسان به این نکته اشاره کرده‌اند که تمدن، تنها در سایه امنیت و ثبات به دست می‌آید. از دیدگاه علامه مصباح نیز هنگامی به یک مجموعه اجتماعی، تمدن می‌گویند که از «دنی مراتب مدینه»؛ یعنی ثبات، برخوردار باشد؛ «یعنی یک جای ثابتی داشته باشد [و] زندگی اجتماعی با یک نوع ثباتی توأم باشد» (همان، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴). این فراز، به دو نکته اساسی درباره تمدن و شالوده‌های آن اشاره دارد: نخست اینکه یک‌جانشینی و استقرار زندگی در مکانی خاص، از لوازم اصلی و پیش‌نیازهای تحقق یک تمدن شمرده می‌شود. انسان، زمانی که در مکانی خاص استقرار می‌یابد، به سازه‌های ماندگارتر و توسعه‌یابنده روی می‌آورد. همچنین، ثبات در احوال سیاسی و فرهنگی ملت، زمینه رشد، پیشرفت، تراکم تجربه‌ها و اندوخته‌ها را فراهم می‌کند. تحقیقات پیازه نشان می‌دهد که قدرت خلاقیت و ذکاوت بشر، در محیط امن و ساکن بیشتر بروز می‌یابد و بعکس، تحرک و عدم استقرار مکانی، بشر را به نوعی خودپسندی و توقف فکر خلاق دچار می‌کند (غنی‌زاده، ۱۳۸۶، به نقل از: مانفرد، ۱۹۶۱، ص ۲۹).

امنیت که می‌تواند به منزله یکی از اهداف نظام‌های سیاسی مورد توجه باشد، خود محصول مستقیم ثبات در ابعاد مختلف است. ثبات سیاسی، امنیت سیاسی، ثبات اقتصادی، امنیت اقتصادی و ثبات فرهنگی، امنیت فرهنگی به وجود می‌آورد. البته امنیت، محصول قدرت و اقتدار نیز هست و غالباً جامعه‌ای که ثبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، از قدرت و قوت خوبی در این ابعاد برخوردار است.

ملت در سایه ثبات سیاسی، می‌تواند استعدادهای خود را بروز دهد. رقبای تمدنی در بی‌ثبات‌سازی حوزه تمدنی رقیب خود، تلاش زیادی به کار می‌برند. برای نمونه، به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدف آمریکا و صهیونیسم در منطقه خاورمیانه، که مستعد ظهور تمدن جدیدی است و جدی‌ترین نامزد تمدنی آینده است، بی‌ثبات‌سازی این منطقه است. آن چیزی که این منطقه، به‌ویژه ایران را به سمت

۲-۳. تقسیم کار و تخصص‌گرایی

مؤلفه سومی که علامه مصباح به عنوان مؤلفه‌های اصلی تمدن مطرح کرده‌اند، تقسیم کار اجتماعی است. ایشان معتقدند: زندگی انسان‌ها را می‌توان به دو مرحله پیشاتمدنی و مرحله تمدنی تقسیم کرد:

[در مرحله‌ای که انسان‌ها پراکنده زندگی می‌کردند و] در دورانی که، بنا بر آنچه گفته‌اند، جنگل‌نشینی و غارنشینی وجود داشته - آن وقت‌ها اگر کسی می‌خواست راه خدا را برود، باید غذایش را خودش می‌پخت؛ لباسش را خودش می‌شست؛ خانه یا آلاچیقش را خودش می‌ساخت؛ یا حداکثر دو یا سه نفری، مثلاً با کمک پدر و فرزند، می‌ساختند... - این مربوط به قبل از پیدایش تمدن بود؛ یعنی وقتی مردم هنوز شهرنشین نشده بودند و این بهترین راهی است که می‌شود نیازهای همه جامعه تأمین و کارها تقسیم شود. از این‌رو، بعضی از جامعه‌شناسان می‌گفتند: اصل تمدن، تقسیم کار است. بشر زمانی از کوچ‌نشینی و جنگل‌نشینی خارج شد که کارهای جامعه را بین خود تقسیم کرد (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱/۲۸)؛ [و] تقسیم کار در کشورهای پیشرفته و تمدن، اساس تمدن تلقی می‌شود (همان، ۱۳۹۰/۱۰/۱۸)؛ [و] پیشرفت تمدن اقتضا می‌کند فعالیت‌ها متنوع‌تر، علمی‌تر و تخصصی‌تر شود (همان، ۱۳۹۲/۰۹/۰۴). [اساساً] از ویژگی‌های تمدن این است که از طرفی کارها پیچیده‌تر می‌شود و از سوی دیگر، امکانات و ابزار بیشتر می‌شود. کارها متنوع و تخصصی شده و تقسیم کار صورت می‌گیرد؛ لذا هرچه کارها در جامعه‌ای تخصصی‌تر و متنوع‌تر باشد، به عنوان پیشرفت تمدن آن جامعه تلقی می‌شود... در سایه پیشرفت علوم و اختراعات جدید، تمدن نیز پیشرفت می‌کند (همان، ۱۳۹۲/۰۹/۰۴).

از دیدگاه علامه مصباح، ما اگر بخواهیم در مسیر تمدن‌سازی اسلامی حرکت کنیم و حتی اگر بخواهیم به آرمان‌ها برسیم، باید به تقسیم کار و هم‌افزایی و تخصصی شدن پایبند باشیم. از دیدگاه ایشان، شاید معنای اینکه «مقام معظم رهبری در تقسیم‌بندی مراحل، مرحله‌نهایی را تمدن‌سازی اسلامی نامیدند، این باشد که اگر دین پیشرفت می‌کند، لازمه‌اش این است که تخصص‌ها و رشته‌های مختلف وجود داشته باشد و هر فرد یا گروهی، در یک

بخش تخصص داشته باشد تا آن قسمت رشد کند و نیازها را بهتر برطرف سازد» (همان، ۹۵/۱/۲۸).

۴. ساخت تمدن

بخش سوم مفاهیم تعریف علامه مصباح، ناظر به ساخت تمدن است. منظور از «ساخت تمدن»، ساختار یا سازه تمدن نیست، بلکه مراد تهیه مصالح، طراحی و اجرا است. در این بخش، به دو نکته اصلی در ساخت تمدن اشاره می‌شود: نخست اینکه در ساخت تمدن، از همه منابع مادی و غیرمادی باید بهره گرفت؛ دوم، برنامه‌ریزی و مهندسی تمدن است. در ادامه، این دو محور تفصیل می‌یابد.

۴-۱. استفاده از همه منابع (به‌کارگیری ظرفیت‌ها)

اینکه علامه مصباح تأکید دارند مردمی که در مسیر تمدن‌سازی حرکت می‌کنند، «برای رسیدن به اهداف خود، از همه نعمت‌های مادی و غیرمادی در شکل طبیعی و مصنوعی استفاده می‌کنند» (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴)، به این نکته اشاره دارد که در تمدن‌سازی، نگاه حداکثری است؛ یعنی یک ملت زمانی به مرحله تمدن‌سازی می‌رسد که تا حدی به همه ظرفیت‌های مادی و معنوی و طبیعی و مصنوعی آگاهی یافته است. برای مثال، مردمی که در مسیر تمدن‌سازی، از ظرفیت هنر و قابلیت‌های روحی و روانی جامعه استفاده نکنند، روشن است که به سطح تمدن‌سازی نرسیده‌اند. از آنجا که تمدن یک سیستم جامع و فراگیر است و هیچ بعدی از ابعاد حیات اجتماعی در آن مغفول واقع نمی‌شود، همه ظرفیت‌ها و امکانات باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از عواملی که امکانات پیش‌روی فرایند تمدن‌سازی را توسعه می‌دهد و به اصطلاح، دست انسان را در استفاده از همه منابع و نعمت‌ها بازمی‌گذارد، علوم و آگاهی‌های عمومی و تخصصی است. انسان در مسیر تمدن‌سازی، با چراغ علم، دانش و حکمت پیش می‌رود. همچنین، مجوزهای شرعی و انگیزه‌بخشی‌های دینی، می‌تواند در میزان توسعه امکانات و ظرفیت‌ها تأثیرگذار باشد. توسعه علوم و بهره‌گیری از همه ظرفیت‌های علمی، که از نعمت‌های غیرمادی شمرده می‌شود، یکی از عوامل شکوفایی تمدن اسلامی گذشته به‌شمار می‌رود. اینکه می‌فرماید: «اطلبوا العلم ولو بالصدیق»، به نوعی توجه به این نکته است که اسلام بنا ندارد دست خود را در بهره‌برداری از ظرفیت‌های علمی دنیا ببندد.

۴-۲. برنامه‌داری (مهندسی تمدن)

«تلاش برنامه‌دار»، به مجموعه فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که در مسیر رسیدن به یک هدف معین، سامان‌دهی و تنظیم شده‌اند. این امر، نشان می‌دهد که علامه مصباح تمدن را یک طرح و پروژه تلقی کرده‌اند؛ یعنی برای رسیدن به تمدن مطلوب، باید برنامه‌ریزی و مهندسی صورت گیرد. در اینکه تمدن امری قابل مهندسی است، یا یک فرایند غیرقابل مهندسی، در بین صاحب‌نظران اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی معتقدند: تمدن یک فرایند طبیعی است که در وضعیت خاص فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پدیدار می‌شود. شبیه این بحث، در تحلیل انقلاب‌ها هم مطرح است که آیا انقلاب می‌آید، یا ساخته می‌شود، اما به نظر می‌رسد از دیدگاه علامه مصباح، تمدن یک فرایند (پروژه) پروژه‌محور و برنامه‌داری است؛ یعنی فرایندی است که در درون خود، پروژه‌های مختلفی دارد و به نتیجه رسیدن مجموعه این طرح‌ها و برنامه‌هاست که تمدن را پدید می‌آورد. براساس مبانی اندیشه علامه مصباح، که به نقش تعیین‌کننده فرد و انسان در درون ساختارها معتقدند، تمدن را نمی‌توان صرفاً یک فرایند و پروسه تعریف کرد و معتقد شد که تمدن‌ها می‌آیند، نه اینکه ساخته می‌شوند.

۵. فرایند تمدن‌سازی

علامه مصباح درصددند فرایند تمدن‌سازی را باید براساس ترسیم هرمی از نیازها و خواسته‌های کلان بشری مشخص کنند. ایشان معتقدند: چهار عامل یا نیاز وجود دارد که «باعث حرکت اجتماعی می‌شود؛ یا ما چهار عامل فطری داریم که اینها در شکل اجتماعی آن، منشأ پیدایش جامعه و تمدن می‌شوند» (همان). این هرم نیازها، چهارعاملی یا چهارمرحله‌ای است که در دو مرحله، با هرم نیازهای مزلو روان‌شناس غربی تطبیق می‌کند، با این تفاوت که طبقه‌بندی علامه مصباح، ناظر به جامعه و معطوف به تمدن‌سازی است. افزون بر این، مرحله سوم و چهارم این هرم با هرم مزلو تفاوت دارد. ایشان درباره هرم نیازهای مزلو بیان می‌دارند:

تا چندی پیش، مکتب غالب در روان‌شناسی غرب، مکتب رفتارگرایی بود که نوعی ماده‌گرایی است و سعی می‌کردند همه چیز، حتی حالات روانی را با اسباب مادی توجیه و تعلیل کنند تا اینکه نهضتی در روان‌شناسی مغرب‌زمین پیدا شد و مکتب انسان‌گرایی یا کمال‌گرایی را ابداع کرد. تنوریسین

معروف این مکتب، ابراهم مزلو است. وی نیازهای انسان را در قالب یک هرم دسته‌بندی کرد و گفت: انسان وقتی متولد می‌شود، یک سلسله نیازهای فیزیولوژیک، همچون نیاز به خوراک دارد که مربوط به بدن و اعمال بدنی اوست و در مرحله بعد، نیاز به امنیت و مصون بودن از صدمات دشمن قرار دارد. وی نیاز به محبوب بودن را در مرحله بعد از این دو می‌داند که خود به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی انسان‌نیاز دارد که خود کسی را دوست داشته باشد و دیگری اینکه نیاز دارد دیگران او را دوست بدارند. این نیاز، ربطی به شکم و اندام‌های بدن ندارد و با تفسیرهای رفتارگرایان تطبیق نمی‌کند. پس از این، نوبت به موقعیت‌های اجتماعی می‌رسد. مزلو معتقد است که این نیازها به ترتیب در انسان ظهور پیدا می‌کنند و باید رفع شوند. نهایتاً به رأس هرم می‌رسد که مرتبه‌ای خاص و درحقیقت «فرانیاز» است و آن، افق انسانیت است. وی می‌گوید: در مرحله انسانیت، فرد دیگر تنها به خود نمی‌اندیشد، بلکه خود را به‌عنوان عضوی از جامعه می‌بیند و خیر همه را می‌خواهد. کسی که این صفت را پیدا کند، کمال انسانیت را پیدا کرده است. گاهی از این مرحله به «فرانیاز» یا «فرانگیزه» تعبیر می‌شود (همان، ۹۰/۰۸/۱۸).

در ادامه، هریک از مراحل هرم اهداف و نیازهای جامعه، از دیدگاه علامه مصباح تشریح می‌شود.

۵-۱. رفع نیازها

نخستین هدف زندگی بشر، رفع نیازهای اساسی و اولیه است. اگرچه این نیازها، نیازهای سطح تمدنی شمرده نمی‌شوند، اما نیازهای سطح تمدنی، بر پایه تأمین این نیازها شکل می‌گیرند. علامه مصباح به‌خوبی به این نکته اشاره کرده‌اند:

یکی نیازهایی که احساس می‌کنند، آدم گرسنه می‌شود، احساس یک نیازی است و نیازهای دیگری که چندتا هست [که به‌عنوان نیازهای مادی و فیزیولوژیک شناخته می‌شوند]. این نیازها آدم را فشار می‌دهد؛ آدم گرسنه بشود، دین و فلسفه درستی ندارد. باید تلاش کند شکم را [سیر کند؛ و نیز] جوان‌ها تا وقتی فشار غریزه جنسی، خواب و بیداری آنها را اشغال می‌کند، همه چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. رفع نیاز، این یکی

۵-۳. ارتقای بهره‌ها و شکوفایی استعدادها

پس از عبور جامعه از مرحله تأمین نیازهای اولیه، دفع خطرها و آرامش خیال نسبت به تأمین آنها، یک دسته از خواسته‌ها در انسان شکل می‌گیرد که اینها جنبه ثانوی دارد؛ یعنی آدم دوست دارد این‌گونه بشود. اگر نبود، انسان نابود نمی‌شود. آن دو دسته اول اگر نباشد، انسان نابود می‌شود. دسته سوم، چیزهایی است که آدم می‌خواهد زندگی خود ارتقا پیدا کند؛ بهره‌های بیشتری از زندگی ببرد؛ لذت‌های بیشتری ببرد؛ نبرد هم نمی‌میرد؛ نقصی در وجود او پیدا نمی‌شود؛ اما زندگی او کیفیت ندارد. این، ارتقای بهره‌های زندگی است (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).

می‌توان گفت: از این مرحله به بعد، انسان با خلاقیت، نوآوری و کیفیت بخشیدن به یک ساخته طبیعی یا ساخته انسانی ساده یا روش‌ها و محیط زندگی‌اش، به آن ارزش مضاعف می‌بخشد. در این مرحله، سهم انسان در ساختن و پرداختن افزایش می‌یابد و ساخته‌ها، هم به لحاظ کمی و هم کیفی، افزایش می‌یابند. در بعد کیفی، ساخته‌ها با هنر و خلاقیت، چهره و صورت فرهنگی پیدا می‌کنند. برخلاف رویکرد تفکیکی میان فرهنگ و تمدن، می‌توان گفت: تمدن از زمانی آغاز می‌شود که انسان جسم مادی را صورت فرهنگی می‌دهد، یا روش بسیط را با انضمام به فرهنگ، مرکب می‌کند.

علامه جعفری هم در تعریف خود از تمدن، به این نکته اشاره می‌کند که تمدن در این مرحله آغاز می‌شود. به اعتقاد ایشان: «تمدن عبارت است از: برقراری نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه، که تصادم‌ها و تزاخم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم‌مقام آنها بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه، موجب بروز و به فعالیت رسیدن استعدادها سازنده آنها باشد» (جعفری، ۱۳۷۸، ج ۶ ص ۲۳۳).

۵-۴. رسیدن به آرمان‌ها

بالاترین سطح نیازهای یک جامعه معطوف به تمدن‌سازی، نیاز به داشتن آرمان است. انسان ذاتاً آرمان‌خواه است و حرکت در مسیر آرمان‌هاست که او را به ساختن و پرداختن و رشد و پیشرفت سوق می‌دهد:

انسان‌های پیشرفته، ولو یک فرد هم باشد، آرمانی می‌خواهد زندگی کند؛ یعنی یک چیزهایی که در دسترس افراد عادی به‌آسانی واقع نمی‌شود، خیلی برتر از داده‌هایی است که همیشه

از اهداف زندگی است و انسان‌ها برای اینکه بهتر تأمین شوند، زندگی اجتماعی را می‌پسندند، برای اینکه بهتر رفع نیازهای خود بکنند (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴).
خداوند متعال آنجا که به ذکر نعمت‌های اساسی می‌پردازد تا بندگان را به عبادت خود ترغیب کند، از دو نعمت اساسی و مهم یاد می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش: ۳ و ۴). خداوند به رفع گرسنگی، که نمونه یکی از نیازهای اصلی و اولیه هر فرد و جامعه‌ای است و امنیت که در مرحله دوم قرار دارد، اشاره می‌کند (همان، ۹۰/۱۱/۱۲).

۵-۲. دفع خطرها (تأمین امنیت)

در ترسیم سیر رشد نیازهای جامعه به سمت تمدن‌سازی، مرحله «دوم»، دفع خطرهاست؛ تأمین ایمنی جامعه هست؛ مخصوصاً آن وقت که انسان در جنگل زندگی می‌کرده، با وحوش و درندگان سروکار داشته و خطرهایی، یا بعدها در زندگی اجتماعی از ناحیه افراد بزهدار در معرض خطر واقع می‌شود، یا خطرهای طبیعی، مثل سیل و زلزله و امثال اینها، هر فردی به تنهایی نمی‌تواند این خطرها را دفع کند» (همان، ۱۳۹۵/۱۰/۰۴). اساساً رشد هر فرد و جامعه‌ای، در گرو داشتن امنیت و دفع خطرهاست. امنیت، در همه عرصه‌های حیات اجتماعی از اهمیت بسیاری برخوردار است. امنیت اخلاقی، امنیت اجتماعی، امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت بدنی و...، از جمله انواع امنیت هستند که انسان در مسیر رشد و پیشرفت فردی و اجتماعی، باید از آنها عبور کند:

لازم است جنبه فردی وجود ما (جسم و روح ما) سالم بماند تا کار خود را درست انجام دهد. لازم است محیط جامعه ما هم محیطی سالم باشد و عرض و آبروی افراد جامعه امنیت داشته باشد، تا افراد بتوانند زندگی کنند. اگر جامعه، چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ روانی، محیطی ناامن باشد، انسان نمی‌تواند رشد کافی داشته باشد (همان، ۸۹/۰۸/۲۶). یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها و حکومت‌ها، ایجاد امنیت و دفع خطرهاست، به گونه‌ای که می‌توان گفت: اصلی‌ترین مسئله فلسفه سیاسی است، به گونه‌ای که همه فیلسوفان با مکتب‌های مختلف فلسفی، بجز آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها، معتقدند: برای تأمین امنیت، نیاز به حکومت است؛ و حتی برخی از فیلسوفان معتقدند تنها فلسفه وجود حکومت، ایجاد امنیت است (ر.ک: همان، ۱۳۸۹/۱۱/۱۹).

مراحل سه‌گانه (رفع نیازها، دفع خطرها و ارتقای بهره‌ها) و ثانیاً، برای انسان‌های پیشرفته به وجود می‌آید و نیز با این اعتقاد همراه شده که این آرمان‌ها قابل دستیابی‌اند. سخن از «رسیدن به آرمان‌هاست»، نه صرفاً آرمان‌خواهی به‌عنوان یک انگیزه یا تصویر ذهنی.

بی‌شک آرمان‌خواهی به‌عنوان یک انگیزه، که پیش از مراحل سه‌گانه رشد معطوف به تمدن‌سازی هم وجود دارد، تأثیر زیادی در دستیابی به آرمان‌ها به‌عنوان یک پدیده عینی دارد، به‌ویژه اینکه این آرمان باید از ابتدا و فی‌نفسه قابل تحقق و دستیابی باشد. آرمان‌ها، افق‌های آینده ملت‌ها شمرده می‌شوند. در علم آینده‌پژوهی نیز نقش زیادی برای افق‌ها، آرمان‌ها و اهداف در ساختن یک آینده قائل شده‌اند. آینده‌پژوهان معتقدند: تصویرهای آینده، که عبارتند از آرمان‌ها، اهداف، مقاصد، امیدها، نگرانی‌ها و آرزوها، پیشران‌های اقدامات فعلی کشورها و آینده امری است که دولت‌ها می‌توانند آن را با اقدامات هدفمند خود طراحی کنند و شکل دهند (وحدیدی مطلق و صادق‌پور، ۱۳۸۲، ص ۶۷-۶۹).

البته این مسئله به کشورها و دولت‌ها اختصاص ندارد، بلکه به‌طور کلی شکل‌گیری هویت انسانی را باید در پرتو افق‌های آینده دانست: یکی از تفاوت‌های اساسی هویت فلسفی و هویت انسانی این است که در اینجا «من» الزاماً مساوی با «من» نیست، بلکه «من» با شناخت تدریجی امکانات ناشناخته خود، «من» می‌شود؛ یعنی بیشتر روی به آینده دارد و خود را مانند مجموعه‌ای از طرح‌ها و برنامه‌های ممکن آتی در فراسوی خود (یعنی در جهان خارجی) و در کل، در زمان آینده انعکاس می‌دهد. «من»، فقط موقعی «من» است که آینده را به‌نحو زیربنایی برای خود به‌تصور درمی‌آورد. «من»، آینده «من» است، با اینکه این آینده را باید براساس امکانات گذشته خود بسازد (مجتهدی، ۱۳۸۹، ص ۶۸).

شاید نتوان فرد یا جامعه‌ای را در نظر گرفت که دارای مجموعه‌ای از آرمان‌ها نباشد. به‌تعبیر /ریک فروم: «انسان در برگزیدن میان داشتن و نداشتن آرمان‌ها آزاد نیست، بلکه او در برگزیدن میان انواع آرمان‌ها آزاد است؛ میان آرمانی که به پرستش قدرت و نابودی می‌پردازد یا آرمانی که به خرد و عشق متعهد است» (فروم، ۱۳۸۸، ص ۳۸). همچنین هر ملتی، در حدود آرمان‌ها و افق‌هایش پیش می‌رود.

در اختیار او هست. حالا این آرمان‌ها برای کسانی که معتقد به عالم آخرت و این حرف‌ها هستند، در یک شکل فوق‌العاده ایدئالی مطرح می‌شود: سعادت ابدی؛ آن‌هم مراتب مختلف آن، تا آن مقامی که انبیا داشتند، ولی حتی آنهایی که معتقد به خدا و قیامت هم نیستند، در همین زندگی انسان‌ها یک آرمان‌هایی دارند. فرض کنید هر ملتی دلش می‌خواهد عالی‌ترین ملت باشد، معروف‌ترین، چشم‌پیرکن باشد، دیگران به او رشک ببرند، برتر از دیگران باشد، اینها آرمان‌های این جهانی است، ولی به‌هرحال آرمان است. پس چهارمین هدف زندگی، رسیدن به آرمان‌ها می‌باشد. باید معتقد باشند که این آرمان‌ها قابل رفع هست؛ قابل تأمین هست (بیانات آیت‌الله مصباح، ۱۳۸۵/۱۰/۰۴).

می‌توان گفت: در نگاه علامه مصباح، همان‌گونه که در مراتب معرفت بشری، بالاترین سطح معرفت، معرفت به علت غایی است (همان، ۱۳۹۳/۷/۱۶)، بالاترین هدف زندگی هم در سیر معطوف به تمدن‌سازی، رسیدن به آرمان‌هاست. آرمان‌ها را در دو سطح می‌توان در حرکت یک جامعه دنبال کرد: اجمالی و تفصیلی. در سطح اجمالی، به ذات آرمان‌خواه بشر و فطرت کمال‌جوی او مربوط می‌شود. در این صورت، آرمان‌ها علت‌های غایی یک حرکت اجتماعی شمرده می‌شوند و «علت غایی... انگیزه انجام کار است» (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۰). این سطح از آرمان‌خواهی، چون وجود ذهنی دارد، علت غایی شمرده می‌شود، به‌همین لحاظ، حتی علت علت فاعلی است، اما آرمان‌خواهی در سطح تفصیلی و به لحاظ تحقق عینی، غایت، هدف و آرمانی است که در انتهای کار یا پایان دوره‌ای از تاریخ بشر صورت می‌گیرد و معلول علت فاعلی است. این تقسیمی است که در حکمت اسلامی نیز به آن اشاره شده است (ر.ک: محمودی، ۱۳۸۸، ص ۱۴-۱۵). از منظر حکمای اسلامی، علت غایی، به لحاظ ماهیت (یعنی وجود ذهنی)، علت علت فاعلی است؛ اما به لحاظ وجودش (یعنی تحقق عینی)، معلول علت فاعلی است (مطهری، ۱۳۶۰-۱۳۶۱، ج ۲، ص ۳۵، ۴۱ و ۴۲).

آنچه اینجا از آن صحبت می‌شود و در بیان علامه مصباح نیز آمده، بیشتر آرمان‌خواهی در سطح تفصیلی است. اینکه ایشان بیان می‌دارند: «انسان‌های پیشرفته آرمانی می‌خواهند برای زندگی» و بالاترین هدف زندگی، رسیدن به آرمان‌هایی است که «قابل رفع هست و قابل تأمین هست»، نظر به این سطح از آرمان‌خواهی دارند که اولاً، بعد از طی

دارای مراتب باشند تا سهل‌الحصول‌تر بودن پاره‌ای از مراتب آنها، شور و خواست و اراده را در مردم برانگیزد و آنان را به مبارزات اجتماعی و تغییر اوضاع و احوال موجود، مایل و راغب گرداند و از این گذشته، عدم وصول به کمال مطلوب بدین معنا نباشد که هیچ کاری انجام نشده است و هیچ پیشرفتی حاصل نیامده است (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۴۱۳-۴۱۴).

بنابراین، به نظر می‌رسد علامه مصباح با الگوگیری از طرح آرمانی مهدویت، تمدن و به تبع آن، تمدن اسلامی را مرحله‌بندی کرده‌اند. طراحی مراحل و هرم نیازهای جامعه معطوف به تمدن‌سازی، افزون بر اینکه ما را در شناخت حلقه‌های واسطه کمک می‌کند، در برنامه‌ریزی و عملیاتی کردن تمدن اسلامی هم یاری می‌رساند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، هدف این اثر دستیابی به بخشی از منظومه فکری علامه مصباح در موضوع تمدن است. باتوجه به تجزیه و تحلیلی که پیرامون تعریف علامه مصباح از تمدن صورت گرفت، نتایج ذیل قابل طرح است:

۱. حرکت در مسیر تمدن، صرفاً به معنای توسعه جنبه مادی زندگی نیست؛ بلکه با رویکرد تمدن به مثابه نظام، می‌توان حرکت تمدن‌سازانه را حرکت در مسیر نظام‌سازی، نهادینه‌سازی، نمادسازی و عینیت‌بخشی دانست.

۲. پیش و رویکرد تمدنی، رویکردی کلان و جامع است و ضرورت کلان‌نگری و جامع‌نگری درباره مسائل بشری، روشن و مبرهن است. یکی از علل نقصان اندیشه دینی، عدم کلان‌نگری و جامع‌نگری است.

۳. از نظر علامه مصباح، پایه و اساس همه تمدن‌ها را زندگی اجتماعی باثبات، متحد و تخصص‌یافته به وجود می‌آورد. افراد جامعه‌ای که حول محور یک چیز وحدت پیدا کرده‌اند و زندگی آنها از یک ثبات نوعی برخوردار است و با تقسیم کار و تخصصی شدن، توانمندی‌های خود را در مسیر رسیدن به اهداف سامان‌دهی کرده‌اند، می‌توانند در مسیر تمدن‌سازی قرار گیرند.

۴. تمدن‌ها با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌های مادی و معنوی و به صورت برنامه‌ریزی شده و به اصطلاح با مهندسی، ساخته می‌شوند.

۵. تمدن‌سازی، از مسیر تأمین هرم نیازهای جامعه، از تأمین نیازهای اولیه، دفع خطرها و تأمین امنیت تا ارتقای بهره‌ها و به کارگیری خلاقیت و نوآوری و نهایتاً، رسیدن به آرمان‌ها می‌گذرد.

آرمان‌ها و افق‌ها، افزون بر اینکه همچون ستاره راهنما، ما را به سمت خود راهنمایی می‌کنند، امکان‌هایی را نیز برای ما تعریف و فراهم می‌سازند. از این رو، آینده هر ملتی، به تناسب آرمان‌ها و افق‌هایش، دارای امکانات خاصی است. مدینه فاضله، آرمان‌شهر، شهر آسمانی، اوتوبی، حکومت موعود و امثال این‌گونه مفاهیم - که در طول تاریخ بشر و در فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف ظهور و بروز یافته - ترسیم همین افق امکانات و توانایی‌هاست.

دین اسلام، دین آرمان‌های بلند و اهداف متعالی است و این لازمه کامل و خاتم بودن این دین است. «همه دانشمندان مسلمان و بسیاری از مستشرقان پژوهشگر، درباره مبانی اسلام بر این باورند که اسلام تنها دینی است که اندیشه آرمانی جامعی درباره زندگی فردی و حیات اجتماعی ارائه می‌دهد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴) و از معیارهای یک جهان‌بینی خوب و کامل، «آرمان‌ساز و آرزوخیز» بودن آن است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸۴). مکتبی که این خصوصیت را نداشته باشد، شوق و رغبت زندگی را از پیروانش می‌گیرد. می‌توان گفت: مهم‌ترین جنبه غیرمادی تمدن بشری، که روح تمدن خوانده می‌شود، مولود آرمان‌ها و خواسته‌های بلند است (همان). البته تفاوت اسلام با سایر جهان‌بینی‌ها در این است که در اسلام، بلندترین آرمان‌ها و متعالی‌ترین آرزوها در پیش‌روی بشر ترسیم شده‌اند، آرمان‌ها و اهدافی که در عین بلند و متعالی بودن، واقعی و مبتنی بر ظرفیت وجودی انسان‌اند.

در جامعه شیعی نیز مهدویت و جامعه مهدوی است که جامعه آرمانی تلقی می‌شود و حرکت به سمت تمدن‌سازی نوین اسلامی، با این افق صورت می‌گیرد. جامعه آرمانی مهدوی، از ویژگی‌هایی برخوردار است که بیشترین تأثیر را در ساختن تاریخ و پیشبرد تاریخی مردمی که به آن تعلق دارند، داشته و دارد؛ زیرا یک الگوی آرمانی، هنگامی می‌تواند کارایی لازم را داشته باشد که به بیان علامه مصباح، دارای سه ویژگی باشد؛ و جامعه آرمانی مهدوی از هر سه ویژگی یادشده برخوردار است. آن ویژگی‌ها عبارتند از:

اولاً، اینکه کاملاً واقع‌بینانه باشد و حقایق زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را به هیچ‌روی از نظر دور ندارد و به دست فراموشی نسپارد. دوم اینکه همراه با ارائه طریق باشد؛ یعنی فقط جامعه آرمانی را تصویر نکند، بلکه راه و روش رسیدن به آن را نیز نشان دهد. سوم اینکه اهدافی را، اعم از هدف اصلی و نهایی و هدف‌های واسطه، برای جامعه آرمانی تعیین کند که

.....منابع

- ابادری، یوسف و دیگران، ۱۳۹۰، «فراروایت تمدن یا فرایند تمدن»، تحقیقات فرهنگی، دوره چهارم، ش ۲، ص ۱۹۱.
- بیانات آیت‌الله مصباح، در: www.mesbahyazdi.ir
- بیانات مقام معظم رهبری، حدیث ولایت (مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری)، تهران، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، جستارهای نظری در باب تمدن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، جامعه در قرآن، قم، اسراء.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۰، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، چ سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غنی‌زاده، مسعود، ۱۳۸۶، «نگاهی به شهر در تمدن اسلامی»، خبرگزاری فارس، به نقل از:
- Lewis Mumford, 1961, *The City in History, its Origins, its Transformation and its Prospect*, London.
- فروم، اریک، ۱۳۸۸، روانکاوی و دین، ترجمه آرسن نظریان، چ چهارم، تهران، مروارید.
- مجتهدی، کریم، ۱۳۸۹، «هویت از نظر فرهنگی و فلسفی»، در: هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی، زیر نظر موسی نجفی، تهران، زمان نو.
- محمودی، مرضیه، ۱۳۸۸، «علت غایی از دیدگاه حکمای اسلامی»، مشکوة النور، ش ۸، ص ۱۰-۱۷.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۳، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۷۹، جامعه و تاریخ در قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۹۴، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، تدوین و نگارش غلامرضا متقی‌فر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۰-۱۳۶۱، شرح منظومه، تهران، حکمت.
- _____، ۱۳۶۸، مجموعه آثار، ج ۲ (انسان و ایمان - جهان‌بینی توحیدی)، تهران، صدرا.
- وحیدی‌مطلق، وحید و حسین صادق‌پور، ۱۳۸۲، «مبانی آینده‌پژوهی و پیش‌بینی‌هایی برای پانزده سال آینده»، پژوهش‌بار، دوره بیست و نهم، ش ۲۹.
- هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۷۸، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.